

از دل‌ق‌پوش صومعه نقد طلب مجوی

حافظ « اشعار منتسب »

شماره ۱۴

جانا تو را که گفت که احوال ما می‌پرس

بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا می‌پرس

ز آنجا که لطف شامل و خلق کریم توست

جرم نکرده عفو کن و ماجرا می‌پرس

خواهی که روشنت شود احوال سوز ما

از شمع پرس قصه ز باد هوا می‌پرس

من ذوق سوز عشق تو دامن نه مدعی

از شمع پرس قصه ز باد هوا می‌پرس

هیچ آگهی ز عالم درویشیش نبود

آن کس که با تو گفت که درویش را می‌پرس

از دل‌ق‌پوش صومعه نقد طلب مجوی

یعنی ز مفلسان سخن کیمیا می‌پرس

در دفتر طبیب خرد باب عشق نیست

ای دل به درد خو کن و نام دوا می‌پرس

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم

از ما به جز حکایت مهر و وفا می‌پرس

حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی

دریاب نقد وقت و ز چون و چرا می‌پرس